

## چوگان در تاریخ ابن بی بی

ژاله متحدین

کتاب *الأوامر العلائیه فی الامور العلائیه*، که به اختصار تاریخ ابن بی بی خوانده شده، دربارهٔ سلاجقه روم، از آغاز قرن هفتم تا سال ۶۷۹ هجری، اطلاعات مبسوطی به دست می دهد. این کتاب، که به نثر متکلف مصنوع و با استشهاد به آیات و احادیث و خطبه ها و شواهد شعری فارسی و عربی نوشته شده، از جهات گوناگون، به خصوص از جهت احتوای بر بسیاری لغات و تعبیرات و اصطلاحات درگاه و دیوان و آداب و رسوم و جزئیات زندگی دربار و مردم آن سامان شایان توجه است.

نویسندهٔ این کتاب به خانواده ای از معتبران صاحب نام و با علم و فرهنگ خراسان تعلق داشته؛ از این رو، کتاب او، علاوه بر آن که شامل بسیاری کلمات و اصطلاحات از زبان های عربی و ترکی و مغولی و رومی و گرجی و دیگر زبان ها و لهجه های متداول آن زمان در آسیای صغیر است، از جهت تعبیرها و واژه های اصیل ادبی و محلی خراسان نیز بسیار غنی است. از جمله، در آن، توصیف هایی دربارهٔ بازی چوگان و استفاده های گوناگون از چوگان دیده می شود و نکته ای در اصطلاح چوگان دار در بر دارد که بررسی آن خالی از فایده نیست.

بازی چوگان، که پیدایش آن را به گذشته های دور تاریخ ایران نسبت می دهند، در دورهٔ اسلامی، نخست به ارادهٔ هارون الرشید در دربار خلافت بغداد مرسوم شد. این ورزش و بازی، که همواره بین ایرانیان هواخواهان بسیار داشت، به روزگار غزنویان و سلجوقیان، که با سوارکاری و اسب مانوس بودند، هم چنان مورد توجه تمام بود. در تاریخ سلاطین و

ملوک مصر و شام، در قرن‌های هفتم و هشتم نیز، از برگزاری باشکوه این بازی، در میدان‌هایی که به همین منظور جزو مجموعه ساختمان قصرها و قلعه‌ها احداث می‌شد، به دفعات یاد شده است. (مقریزی، کتاب السلوک، قسم ثانی جزء اول، ص ۱۲۳، ۳۴۱؛ الخطط، ج ۳، ص ۱۱۸) در تاریخ ابن بی‌بی، علاوه بر ترکیب‌ها و تعبیرهای کنایی، چون «گوی زمین را سرگردان حکم خویش گردانید» یا «به چوگان ثروت و امکان گوی کامرانی می‌زد»، به توصیف چگونگی برگزاری چند مورد از این بازی برمی‌خوریم. جایی، در احوال سلطان علاءالدین کیقباد، می‌خوانیم که

روز دیگر سحرگه سلطان به میدان میلان فرمود.

آسمان شد همچو گویی تا به چوگان ادب      فتنه آخر زمان را از سرش بیرون کنند  
و بعضی را از سروران لشکر اختصاص حرف میدان و گوی و چوگان ارزانی داشت. سواران  
تازنده نغزباز و جوانان تازنده رزم‌ساز به هم برآمیختند، گرد از میدان به کیوان رسانیدند.  
شهنشه چو خورشید گیتی نورد      که تا بد ازین گنبد لاجورد  
به آهنگ نیرو به زخم گران      همی گوی می‌برد تا آسمان  
(ابن بی‌بی، ص ۲۳۹)

در موردی دیگر، آمده است:

روز دیگر، سلطان عزم شهر فرمود. چون نزدیک دروازه رسیدند، ملک اشرف از اسب فرو آمد و غاشیه سلطان بر دوش گرفت و جمله ملوک شام پیاده گشتند و، تا عرصه میدان، در رکاب سلطان، پیاده می‌رفتند. چون سلطان رای چوگان فرمود و به بکران راه جولان نمود و حُرُفا منقسم شدند و در گوی زدن شروع کردند، هر لحظه که، اتفاق را، چوگان از دست سلطان بیفتادی، ملک اشرف پیاده شدی و چوگان را به اطراف محاسن شریف از غبار بستردی و بعد از تقبیل به دست سلطان دادی. فی‌الحال جنیبت سلطان در کشیدندی. ملک اشرف زمین‌بوس کردی و سوار شدی. آن روز، اتفاق را، دو سه کُرَت، بغیر اختیار، چوگان از دست شهریار بیفتاد.  
(ابن بی‌بی، ص ۳۹۰)

در این توصیف، ابن بی‌بی به نمایش عظمت مقام سلطان علاءالدین کیقباد نزد ملوک شام و مراتب بندگی و طاعت‌داری ملک اشرف تأکید دارد. اما ارج و احترامی که به چوگان سلطان گذاشته می‌شود، با توجه به نکته‌ای دیگر در همین نوشته، متضمن نکته‌ای خاص است که بدان خواهیم پرداخت.

می دانیم که چوگان چوب بلندی است با سر کفچه دار. در بازی چوگان، سوار، با آن، گوی را از دیگران می رباید، روی زمین می غلتاند و با خود می برد یا گوی را، با آن، به هوا پرتاب می کند و باز، با چوگان، آن را به اختیار می گیرد. اما به یاد داریم که همه ورزش ها و بازی ها و رقص های رایج بین اقوام جهان، دراصل، از حرکاتی سرچشمه گرفته که هنگام کار روزمره یا در نبرد و مبارزه پدید می آمده است. چوگان نیز، پیش از آن که به صورت وسیله بازی درآید، حربه میدان نبرد بوده است. به این منظور، چوب بلند محکمی را بر می گزیدند تا در برابر ضربه های سخت تاب بیاورد و نشکند. چوگان باز نیز، برای به کارگیری، می بایست طریقه استفاده درست از آن را، با همه شگردها و فوت و فن ها، به دقت بیاموزد و، با چابکی و مهارت بسیار، در حمله و گریز، آن را به کار برد.

در لغت نامه دهخدا، ذیل «چوگان»، شواهد بسیاری از شعر و نثر فارسی در این باره گرد آمده است که باید هر دو معنای چوگان باختن، هم در بازی و هم هنگام نبرد، را در آنها در نظر داشت. در تاریخ ابن بی بی نیز، به صراحت از چوگان، در ردیف دیگر جنگ افزارها، نام برده شده است: «جمله سلاح ها را از گرز و کمان و نیزه و چوگان کار فرمودی».  
(ابن بی بی، ص ۶۹۵)

استفاده از این حربه بین همه اقوام رایج بوده است. در عربی، به چنین چوبی، با سر کج، عصا می گویند. تلقشندی، هنگام برشمردن انواع سلاح ها (جزء ثانی، ص ۱۳۵؛ جزء رابع، ص ۵۴) نوشته است که عصا چوبی باشد سودمند در کارزار و فایده آن چون دبوس و چماق است. چماق یا تیاق به زبان ترکی همان چوب دست و عصاست که هنگام مقابله با دشمن به کار گرفته می شده. در سنسکریت، لت، به معنی چوب دست، نامی دیگر برای چوگان و عصاست که به متون فارسی نیز راه یافته. از این وسیله نیز در جنگ، مبارزه، شکنجه و بازی استفاده می شده و، همانند چماق، از انواع سلاح های ساده شمرده شده است (یادنامه ابوالفضل بیهقی، ص ۲۱۳). شاید به دلیل همین رابطه چوگان با زدن و کوفتن بوده است که چوب طبل و کوس را نیز چوگان می گفته اند. با این همه، یاد کردن از این وسیله با لفظ چوگان در تاریخ ابن بی بی جالب توجه می نماید.

اکنون به کاربردی دیگر از چوگان اشاره می کنیم که جز در تاریخ ابن بی بی در جای دیگر از آن یاد نشده است. در این کتاب، ضمن شرح احوال رکن الدین سلیمان شاه، می خوانیم:

سختی او به جایی بود که پنج ساله خراج لشکری را به یکبار به خدمتش آوردند. در حضور رسولان او [= لشکری یا تئودور لاسکاریس]، هم در حال، به سر چوگان، بر خاص و عام تفرقه کرد و رسولان را از آن به حصه وافر فایز گردانید. (ابن بی‌بی، ص ۶۰)

بخشش به سر چوگان تعبیری است که نظیر آن در بخشیدن به سرتازیانه در شعر و ادب فارسی فراوان آمده است (رواقی). در این هر دو تعبیر، نخست اشاره است به رسم در دست گرفتن تازیانه و چوگان که اولی هنگام سواری و نزد پادشاهان و پهلوانانی معمول بوده که بیشتر اوقات سوار بر اسب به نبرد می پرداخته‌اند. در دست داشتن چوگان، که در جای دیگر نیامده و به احتمال تنها نزد سلاطین سلجوقی روم به این نام خوانده می‌شده، در فرهنگ ایران باستان سابقه‌ای دیرین داشته است.

در اساطیر ایرانی و نیایش‌های زرتشتی، درباره جمشید می‌خوانیم که اهورامزدا به زرتشت پاسخ داد که من نخستین بار با جم سخن گفتم و به او دو ابزار دادم. یک نگین زرین (سورا) و یک عصای زرنشان (اشترا) و جم بدین وسیله دارای اقتدار گردید. هنگامی که زمین... پر شد، جم در نیمروز به سوی فروغ روی نمود و به راه خورشید درآمد. با نگین زرین خویش زمین را بسود و با عصای زرنشان بر آن کشید و گفت: ای سپندارمذ، پیش رو... پس زمین دامن بگشود. (یشت‌ها، ج ۱، ص ۱۸۲)

بنابر این، هم چنان که تازیانه برای نامداران و پهلوانان شاهنامه نشانه و نمادی از آبرو و اعتبار و حشمت و قدرت بوده است، عصای سلطنت یا چوب‌دست آراسته زرنشانی که فرمانروایان، هنگام تاجگذاری، و بزرگان دین، از جمله در دربار واتیکان، هنگام انتصاب به مقامات روحانی، در دست می‌گیرند، کم و بیش با این پیشینه باستانی ربط پیدا می‌کند که در فرهنگ بیشتر اقوام سابقه دارد.

اما آنچه در اشاره ابن بی‌بی درباره بخشش به سر چوگان بیشتر اهمیت دارد نامیده شدن این چوب‌دست یا عصای سلطنت به چوگان است. در این جا این پرسش پیش می‌آید که آیا باید آن را واژه‌ای نوساخته در دربار سلجوقیان روم به شمار آورد یا کاربرد این کلمه سابقه‌ای دیرین و فراموش شده داشته که، در آن روزگار، ایرانیان اصیل دوباره آن را زنده کرده‌اند؟ حضور این اشخاص، نه تنها در دربار سلجوقیان روم که در تاریخ همه نواحی غرب ایران و آسیای صغیر، در آن ایام، بسیار بارز است.

اگر چنین باشد، شاید بتوان گفت که به دلیل همین اهمیت نمادین چوگان یا عصای

سلطنت به عنوان نشانه و نماد قدرت و حشمت بوده است که در مراسم و تشریفات باشکوه، پیشاپیش سلطان، همراه با درفش و چتر و علم، کوبه‌ای را به حرکت در می‌آورده‌اند. کوبه نیز چوب بلند سرکچی همانند چوگان است که آن را می‌آراسته و گوی فولادین صیقلی شده‌ای بر سر آن می‌آویخته‌اند. بدین سان، کوبه ظاهراً یادآور بازی چوگان است. با این همه، نمی‌توان پذیرفت که این پیکر تکمیل شده و تزئین یافته تشریفاتی، در اصل، اشاره به چوگان و عصای سلطنت نداشته باشد که، در عین حال، همواره می‌توانسته است به عنوان حرابه‌ای در دسترس قرار گیرد.

آیا می‌توان گمان برد که چوگاندار، که از او به عنوان دارنده چوگان و آن که چوگان حمل می‌کند (انوری، ص ۲۸) یاد شده، هنگام برگزاری مراسم، کوبه را در دست می‌گرفته و برافراشته می‌داشته است؟

در متون، هیچ اشاره‌ای به این نکته نیست. روشن‌ترین و قدیم‌ترین توضیح درباره چوگاندار را در صبح الاعشی، اثر قلقشندی، می‌خوانیم. در آن جا، چوگاندار از القاب محدثه عجمی خوانده شده که مرکب است از دو لفظ فارسی «چوگان» و «دار». در عصر حیات نویسنده کتاب (نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجری) عامه عرب این کلمه را چکندار و چکندر می‌گفته‌اند و آن لقب کسی بوده که، هنگام بازی گوی، چوگان سلطان را حمل می‌کرده است. در کتاب مذکور، تنها به استفاده از چوگان در بازی و گوی زدن اشاره شده است. (قلقشندی، جزء خامس، ص ۴۳۰)

پس از قلقشندی، همه آنچه در توضیح چوگاندار و منصب چوگانداری به ما رسیده مستند به قول اوست. از جمله، کاترمر، مستشرق فرانسوی، در ترجمه کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک مقریزی، ضمن تحقیقی مبسوط درباره چوگان در مصر و شام، همان توضیح قلقشندی را تکرار می‌کند و وظایف چوگاندار را در آماده سازی و حفظ وسایل چوگان سلطان شرح می‌دهد. مصطفی زیاده مصحح عرب همین کتاب نیز در افزودن تعلیقات و شرح متن، با استناد به مترجم فرانسوی، به توضیح قلقشندی و توصیف او از چوگاندار اکتفا کرده است (مقریزی، السلوک، قسم اول، جزء اول، حاشیه ص ۴۳۵). در اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی و یادنامه بیهقی (ص ۶۳۵)، نیز، از چوگاندار به صورت کسی که گوی و چوگان سلطان نزد او بوده یاد شده است.

البته تأکید بر این جنبه از موقعیت دیوانی چوگاندار و وظایف او با آنچه در متون

گذشته، ضمن بیان تاریخ، آمده است هماهنگی و هم‌خوانی بسیار دارد. برای مثال، ما در تاریخ بیهقی به بگتکین به عنوان چوگاندار محمودی برمی‌خوریم یا درباره بایتکین می‌خوانیم: «مردی جلد، کاری و سوار، به شورانیدن همه سلاح‌ها استاد، چنان‌که انباز ندارد به بازی گوی. و امروز... خدمت می‌کند، خدمتی خاص‌تر و آن خدمت چوگان و سلاح و نیزه و تیر انداختن و دیگر ریاضت‌هاست.» (ص ۵۶۱) در مقریزی (قسم اول، جزء ثانی، ص ۷۷؛ قسم ثانی، جزء ثانی، ص ۳۷۱؛ قسم ثانی، جزء اول، ص ۴۳۵) نیز چوگانداران را سرشناس و با انتساب به نام سلطان مشهور می‌یابیم: الامیر سیف‌الدین بکتمر الجوگاندار المنصوری؛ الامیر قجماس الجوگاندار المنصوری؛ امیر بدرالدین بکتوب الجوگاندار المعزی.

از خلال احوال این اشخاص یا اشاراتی درباره شغل‌های مربوط به نشاط و شراب و چوگان یا جنگ و سواری و طاب‌طاب و دیگر آداب این کار، چنین استنباط می‌شود که لااقل بخشی از وظایف چوگاندار انجام دادن امور خصوصی سلطان هنگام نشاط و ورزش و بازی و فراگیری و آمادگی دایم سلطان در کاربرد جنگ‌افزار بوده است. طبعاً، برای احراز این منصب، بزرگانی انگشت شمار، که ورزیده و ماهر و در عین حال بسیار مورد اعتماد بودند، برگزیده می‌شدند. ایشان اغلب به مقامات بلند مملکتی، چون نیابت سلطنت و امارت نواحی مهم، می‌رسیدند و، به ناچار، مدت‌ها دربار را ترک می‌کردند. با این همه، عنوان چوگاندار سلطان، که مقامی بسیار بلند و معتبر بود، تا پایان زندگی برایشان می‌ماند و موجب افتخار بود.

اما در تاریخ ابن بی‌بی با موقعیتی جز این روبه‌رو می‌شویم. شمار چوگانداران را بسیار می‌یابیم و آنان را، در صنف سپاهی، رده‌ای خاص می‌بینیم:

روز دیگر جمعی را به آیین و رونق تمام با سرهنگان بسیار و چوگانداران بی‌شمار و جانداران آراسته و سلاحداران و جامه‌داران سوار گردانیدند و گرد شهر سیران کردند. (ص ۶۹۶)

این دسته سپاهی، به احتمال، کسانی بوده‌اند که به فرمان سلطان و دستور امیرداد گناهکاران را، به ضرب چوگان، شکنجه می‌کرده‌اند:

سلطان عزم قیصریه ساخت و آنجا هدم بنیان وجود امرا را اول مقدمه این فرمود که شمس‌الدین قزوینی، امیر پرده‌داران خاص، را بر در درگاه پنجاه چوگان زدند. بدان بهانه که چرا حواشی امرا را با سلاح و انبوهی در بارگاه راه می‌دهد (ص ۲۶۷). سلطان... فرمود که هنوز این

جماعتِ خاکساران با فصول از سر بیرون نمی‌کنند. امیرداد را فرمان داد تا، به چوگان، هر سه را از میدان برانندند و اسباب و تجملاتِ بیوتات ایشان را بغارتیدند و از ممالک روم نفی کردند. (ص ۲۷۱)

در تاریخ ابن بی بی، در اندک مواردی، از چویدار نیز یاد شده؛ اما، به نظر می‌رسد که وظیفه این چوگانداران در دربار سلجوقیان روم همان باشد که خواجه نظام‌الملک در سیاست‌نامه به چویدار نسبت داده است. وی آنان را جزو مأموران امیر حرس شمرده که حدود پنجاه تن، بیست با چوب زر و بیست با چوب سیم و ده با چوب‌های بزرگ، مدام بر درگاه به نگهبانی می‌ایستاده‌اند (ص ۱۲۷). ایشان، علاوه بر آن که جنبه تشریفاتی مهمی داشتند، به هنگام لزوم، با حربه‌های چوبین آراسته خود به حمله و دفاع می‌پرداختند. دسته‌ای دیگر از ایشان، که حفظ نظم شهر را بر عهده داشتند، به فرمان امیر، یاغیان را به چوب می‌بستند یا در دیوان‌خانه، به دستور امیرداد و محتسب یا شحنه و عسس، شرابخوران و عربده‌کشان را حد شرعی می‌زدند (بوستان، ص ۱۵۰، ۱۹۷). در ادب فارسی، از این مأموران‌گاه با لفظ نقیب و چماقدار نیز یاد شده است. (اسرار التوحید، ص ۵۲۷) بنابراین، به نظر می‌رسد که، لااقل در دربار سلجوقیان روم، علاوه بر امیر یا امیران مورد اعتماد و برگزیده‌ای که امور مربوط به ورزش و نشاط و بازی چوگان سلطان را بر عهده داشتند، دسته‌ای از مأموران زیر نظر امیر حرس نیز چوگاندار خوانده می‌شدند.

کوتاه سخن آن‌که هرچند، به دلیل شهرت بازی چوگان و اقبال خاصی که بدان می‌شده و در فرهنگ و ادب فارسی صور خیالی ادیبانه و شاعرانه اغلب معانی دیگر آن را پنهان نگه داشته، در تاریخ ابن بی بی شواهدی هست که نشان می‌دهد چوگان به حربه‌ای چوبی و هم‌چنین ابزاری تشریفاتی مخصوص سلطان، که اهمیت و اعتبار بسیار داشته، نیز گفته می‌شده است. با چوگان نه تنها گوی که گناهکاران را نیز می‌زده و تنبیه و شکنجه می‌کرده‌اند. چوگاندار نیز نه تنها بر فردی آماده در خدمت بازی چوگان سلطان که بر دسته‌ای از سپاهیان مأمور حفظ نظم و اجرای احکام اطلاق می‌شده است.

## منابع

ابن بی بی، حسین بن محمد، الأوامر العلامیه فی الامور العلامیه، نسخه خطی؛ اسرار التوحید، محمد بن منور، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. ۲ج، نشر آگاه، تهران؛ انوری، حسن، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی

و سلجوقی، طهوری، تهران ۱۳۵۵؛ بوستان، سعدی شیرازی، تصحیح غلامحسین یوسفی: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، تهران ۱۳۵۹؛ تاریخ بیهقی، چاپ غنی و فیاض، تهران ۱۳۲۴؛ رواقی، علی، «شب تاریک و بیم موج...» (۲)، کلک، شماره ۲۰، آبان ۱۳۷۰؛ سیاست‌نامه، خواجه نظام‌الملک، تصحیح هیوبرت دارک، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۷؛ قلقشندی، محمدحسین شمس، صبح الأعشى فی صناعة الانشاء، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۷ ق؛ المقریزی، احمد بن علی: ۱. کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک، محمد مصطفی زیاده، لجنة التألیف والترجمة والنشر، قاهره ۱۹۵۷، ۲. الخطط المقریزیه المسماة بالمواعظ و الاعتبار، منشورات دارالعرفان، لبنان، بی تا؛ یادنامه ابوالفضل بیهقی، دانشگاه مشهد، مشهد ۱۳۵۰؛ یشت‌ها، ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران ۱۳۵۶.

